

پرولترهای همه کشورها متحد شوید!

# لنین

اپورتونیسم و ورشکست  
انترناسیونال دوم



بنگاه نشریات پروگرس  
مسکو

www.KetabFarsi.com

چاپ اتحاد شوروی

Л  $\frac{10102}{016(01)}$   $\frac{020}{79}$  без объявл. 0101020000

آیا واقعاً دوران عمر انترناسیونال دوم پایان رسیده است؟  
 متنقدترین نمایندگان آن، مانند کائوتسکی و واندرولد با لجاج  
 تمام این موضوع را انکار میکنند. نظر آنها چنین است که هیچ  
 اتفاقی نیفتاده جز اینکه ارتباط قطع شده است؛ همه چیز روبراهست.  
 برای روشن ساختن حقیقت به بیانیه کنگره بال سال ۱۹۱۲  
 مراجعه کنیم که اتفاقاً مربوط به جنگ امپریالیستی جهانی فعلی  
 بوده و از طرف تمام احزاب سوسیالیست جهان پذیرفته شده است.  
 باید متذکر شویم که هیچ سوسیالیستی جرئت نخواهد داشت از لحاظ  
 تئوریک اینموضوع را نفی کند که هر جنگی باید از نقطه نظر  
 شرایط مشخص تاریخی بر آورد شود.

اکنون که فائره جنگ بر افروخته شده، نه اپورتونیستهای  
 علنی و نه کائوتسکیست‌ها هیچکدام جرئت ندارند نه بیانیه بال را  
 انکار کنند و نه رفتار زمان جنگ احزاب سوسیالیست را با  
 خواستهای این بیانیه بسنجند. چرا؟ زیرا بیانیه هم این دسته و  
 هم دسته دیگر را کاملاً رسوا میکند.

در آن نه کلمه‌ای در باره دفاع از میهن دیده میشود و نه در  
 باره اختلاف بین جنگ تفری و تدافعی و نه کلمه‌ای در باره هیچیک

از این مطالبی که اکنون اپورتونیست‌ها و کائوتسکیست‌های\* آلمان و کشورهای اتحاد اربعه در سر هر کوی و برزن برای جهانیان جار میزنند. بیانیه اصولاً نمیتوانست چیزی در این باره بگوید زیرا آنچه در آن گفته شده مطلقاً هرگونه استعمال این مفاهیم را منتفی میسازد. بیانیه بطور کاملاً مشخص بیک سلسله از اختلافات اقتصادی و سیاسی اشاره مینماید که در جریان ده‌ها سال مقدمات این جنگ را فراهم ساخت و در سال ۱۹۱۲ کاملاً بروز نمود و موجب جنگ سال ۱۹۱۴ گردید. بیانیه اختلاف بین روسیه و اتریش را در مورد «تسلط بر بالکان» و اختلاف بین «انگلیس، فرانسه و آلمان» (بین تمام این کشورها!) را در مورد «سیاست کشورگشائی آنان در خاور نزدیک» و اختلاف بین ایتالیا و اتریش را در مورد «کوشش برای فرما نروائی» بر آلبانی و الخ یاد آوری می نماید. بعبارت اخیری بیانیه تمام این تصادمات را بمثابة تصادماتی بر زمینه «امپریالیسم سرمایه‌داری» تعریف مینماید. بدین طریق بیانیه با وضوح کاملی تصدیق میکند این جنگ دارای جنبه اشغالگرانه، امپریالیستی، ارتجاعی و برده کننده است، یعنی دارای آن جنبه ایستکه موضوع جابجایی شدن دفاع از میهن را از لحاظ تئوریک به لاطانات و از لحاظ عملی به مهمات تبدیل میکند. سروکار ما با نبرد نهنگان عظیم برای بلعیدن «میهن‌های» دیگران است. بیانیه از واقعیات مسلم تاریخی، استنتاجهای ناگزیر مینماید: این جنگ را نمیتوان «با هیچ بهانه‌ای در مورد فلان یا بهمان منافع خلق توجیه

---

\* سخن هر سر شخصیت طرفداران کائوتسکی در آلمان نبوده بلکه بر سر آن تیپ بین المللی مارکسیستهای کاذبی است که بین اپورتونیسم و رادیکالیسم در نوسانند و در حقیقت فقط در حکم برگ ساتری برای اپورتونیسم هستند.

نموده: این جنگ «بخاطر تامین منافع سرمایه‌داران و اطفاء حس شهرت طلبی خاندانهای سلطنتی» تدارک دیده میشود. «جنایت» است اگر کارگران «بسوی یکدیگر تیراندازی کنند». اینست آنچه که در بیانیه گفته میشود.

عصر امپریالیسم سرمایه‌داری عصر سرمایه‌داری نضج یافته و از حد نضج گذشته ایست که در آستانه سقوط خود ایستاده است، یعنی به آن درجه‌ای رسیده که دیگر باید جای خود را بسوسیالیسم واگذار کند. دوران سالهای ۱۷۸۹ - ۱۸۷۱، عصر سرمایه‌داری مترقی یعنی عصری بود که در آن سرنگون ساختن فئودالیسم و حکومت مطلقه و رهائی از زیر یوغ بیگانگان در دستور روز تاریخ قرار گرفته بود. بر روی این زمینه و فقط بر روی این زمینه، «دفاع از میهن» یعنی دفاع در مقابل ستمگری جایز بود. این مفهوم را حالا هم میشد در مورد جنگ برضد کشورهای بزرگ امپریالیستی بکار برد ولی بیخردی بود هرآینه این مفهوم در مورد جنگ بین کشورهای بزرگ امپریالیستی، جنگی که در آن سخن بر سر اینستکه چه کسی خواهد توانست کشورهای بالکان و آسیای صغیر و غیره را بیشتر مورد چپاول و غارت قرار دهد، بکار برده میشد. باینجهت تعجبی ندارد که چرا «سوسیالیستهای» که در این جنگ طرفدار «دفاع از میهن» هستند، از بیانیه بال همانطور میگریزند که دزد از محل دزدی خود میگریزد. چطور نگریزند وقتی که بیانیه ثابت میکند اینها سوسیال-شوینیست هستند، یعنی در گفتار سوسیالیست و در کردار شوینیستند و به بورژوازی «خودی» کمک میکنند تا کشورهای بیگانه را غارت نماید و ملتهای دیگر را باسارت در آورد. ماهیت «شوینیسم» هم همین است که از میهن «خود» حتی وقتی عملیات آن متوجه اسارت میهن‌های بیگانگان است دفاع مینماید.

وقتی جنگ به مثابه جنگی شناخته شد که هدف آن آزادی ملی است یک تاکتیک از آن ناشی میشود و وقتی به مثابه جنگ امپریالیستی شناخته شد - تاکتیک دیگری. این تاکتیک دیگر را بیانیه صریحاً خاطر نشان میکند. جنگ «موجب بحرانی اقتصادی و سیاسی خواهد شد» که از آن باید «استفاده کرد»؛ ولی نه برای تضعیف بحران و دفاع از میهن بلکه بعکس برای «تکان» توده ها و برای «تسریع در سقوط سلطه سرمایه». آنچه را که شرایط تاریخی آن هنوز فراهم نشده است نمیتوان تسریع نمود. بیانیه تصدیق کرده است که انقلاب اجتماعی ممکن است و مقدمات آن فراهم شده و این انقلاب همانا به مناسبت جنگ فرا خواهد رسید. بیانیه به استناد کمون پاریس و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، یعنی مثالهای اعتصابهای توده ای و جنگ داخلی میگوید: «طبقات حکمفرما» از «انقلاب پرولتاری» می ترسند. اشخاصی نظیر کائوتسکی که مدعی هستند روش سوسیالیسم نسبت به این جنگ روشن نشده بود - بکلی دروغ میگویند. این مسئله به تنها مورد بحث قرار گرفت، بلکه در بال، که تاکتیک مبارزه توده ای انقلابی پرولتاریا در آنجا بتصویب رسیده بود، حل هم شد.

این، سالوسی اشمزاز آوری است که بیانیه بال را بکلی و با در مورد اساسی ترین قسمتهای آن نادیده میانگارند و بجای آن از نطقهای پیشوایان یا قطعنامه های احزاب جداگانه ای نقل قول میکنند که اولاً مربوط به قبل از بال بوده و ثانیاً تصمیمات احزاب تمام جهان نبوده و ثالثاً به هر نوع جنگ ممکنه ای بجز این جنگ مربوط بوده است. ماهیت قضیه اینست که عصر جنگهای ملی بین کشورهای بزرگ اروپائی جای خود را به عصر جنگهای امپریالیستی بین آنها داده است و بیانیه بال برای اولین بار می بایست رسماً این واقعیت را تصدیق کند.

اشتباه بود اگر تصور میشد بیانیۀ بال جز يك سخن آرائی پوچ، عبارت پردازی تشریفاتی و تهدیدی غیر جدی چیز دیگری نیست. کسانی که این بیانیۀ رسوایشان میسازد خیلی مایل بودند موضوع را چنین وانمود سازند. ولی این صحیح نیست. این بیانیۀ تنها نتیجۀ فعالیت ترویجی عظیم تمام دوران انترناسیونال دوم و تلخیصی است از تمام آنچه که سوسیالیستها بوسیلهٔ صدها هزار نطق، مقاله و پیام های خود بتمام زبانها در بین توده پخش کرده اند. در آن فقط مطالبی تکرار میشود که مثلاً ژول گد در سال ۱۸۹۹ یعنی زمانی که مینیستریالیسم سوسیالیستها را در صورت جنگ می کوبید نوشته است: او از جنگی صحبت میکرد که «دزدان دریائی سرمایه داری» موجب آن شده باشند (رجوع شود به \* «En garde» ص ۱۷۵): در آن فقط مطالبی تکرار میشود که کائوتسکی در سال ۱۹۰۹ در مقالهٔ موسوم به «راه رسیدن بحکومت» نگاشته و پایان عصر «صلح» و آغاز عصر جنگها و انقلابها را تصدیق کرده است. بیانیۀ بال را عبارت پردازی و یا اشتباه وانمود ساختن، بمعنای آنستکه تمام فعالیت سوسیالیستی ۲۵ سال اخیر عبارت پردازی یا اشتباه خوانده شود. تضاد بین بیانیۀ و بکارنبردن مفاد آن از آنجهت برای اپورتونیستها و کائوتسکیستها تا ایندرجه تحمل ناپذیر است که عمیقترین تضاد موجوده در کار انترناسیونال دوم را آشکار میسازد. جنبۀ نسبتاً «مسالمت آمیز» دوران سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، اپورتونیسم را ابتداً بمثابۀ یک حالت روحی، سپس بمثابۀ یک خط مشی و بالاخره بمثابۀ یک گروه یا قشر بوروکراسی کارگری و یارفیقان نیمه راه خرده بورژوا پرورش داد. این عناصر نمیتوانستند

\* «پیاسداری!». مترجم.

جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمی توانستند اعتماد توده را بخود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند گویا کلیه کارهای «مسالمت آمیز» فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریائی است. این تضاد دملی بود که می بایست وقتی سر باز کند و سر هم باز کرد. تمام موضوع بر سر اینست که آیا باید مثل کائوتسکی و شرکاء سعی کرد چرک این دمل را بنام «وحدت» (وحدت با چرک) مجدداً وارد پیکر جنبش نمود. یا اینکه بمنظور کمک به شفای کامل پیکر جنبش کارگری باید این چرک را حتی المقدور سریعتر و با مواظبت بیشتری بوسیله یک عمل جراحی، علی رغم درد موقتی شدیدی که از این عمل ناشی است، از پیکر خارج کرد.

خیانت نسبت به سوسیالیسم از طرف کسانی که به اعتبارات جنگی رای دادند، در کابینه شرکت کردند و از ایده دفاع از میهن در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ حمایت نمودند آشکار است. انکار این واقعیت کاریست که فقط از عهده سالوسان بر می آید. باید بتوضیح آن پرداخت.

## ۲

بیخردی بود اگر تمام این مسئله بمثابه مسئله ای مربوط باشخاص تلقی میشد. کائوتسکی (در ۲۸ مه سال ۱۹۱۵ \* «Neue Zeit») می پرسد - این چه ربطی به اپورتونیسیم دارد اگر اشخاصی مانند پلخانف و گد و غیره؟ آکسلرد از طرف اپورتونیستهای اتحاد اریمه (در \*\* «Die Krise der Sozialdemokratie»، زوریخ، سال ۱۹۱۵، ص ۲۱) جواب میدهد - این چه ربطی باپورتونیسیم دارد اگر کائوتسکی و غیره؟

\* «عصر جدید». مترجم.

\*\* «بهران سوسیال دموکراسی». مترجم.



اینها همه کمدی است. برای توضیح بحران تمام جنبش باید اولاً اهمیت اقتصادی سیاست معین، ثانیاً ایده‌هایی که مبنای این سیاست را تشکیل می‌دهند و ثالثاً ارتباط آنرا با تاریخ خط مشی‌های مختلف درون سوسیالیسم بررسی نمود.

ماهیت اقتصادی دفاع طلبی در دوره جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۵ عبارت از چیست؟ بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ بمنظور تقسیم و استثمار جهان و ستگیری نسبت به خلقها می‌جنگد. ذره بیمقداری از سودهای کلان بورژوازی هم ممکن است بدست جزگه کوچک بوروکراسی کارگری و آریستوکراسی کارگری و رفیقان نیمه راه خرده بورژوازی بیفتد. سرشت طبقاتی سوسیال شوینیسیم و اپورتونیسیم بایکدیگر همانند و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی «خودی» برضد توده‌های طبقه کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی برضد طبقه ایکه بتوسط بورژوازی استثمار میشود.

مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال شوینیسیم بایکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسائی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی. سوسیال شوینیسیم - ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، میلرانیسم و برنشینیسم است.

مبارزه بین دو تمایل اساسی در درون جنبش کارگری، یعنی سوسیالیسم انقلابی و اپورتونیستی، تمام دوره از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴ را در بر میگیرد و اکنون نیز در تمام کشورها در جریان عمده در مسئله مربوط به روش نسبت به جنگ وجود دارد. شیوه بورژوازی و اپورتونیستی استناد باشخاص را بکنار بگذاریم و خط

مشی‌ها را در یک سلسله از کشورها در نظر بگیریم. ده کشور اروپائی را در نظر میگیریم: آلمان، انگلیس، روسیه، ایتالیا، هلند، سوئد، بلغارستان، سوئیس، بلژیک و فرانسه. در هشت کشور اولیه، تقسیم بندی به خط مشی اپورتونیستی و انقلابی مطابق است با تقسیم بندی به سوسیال شوینیست‌ها و انترناسیونالیست‌ها، تکیه گاههای سوسیال شوینیسم در آلمان عبارتند از مجله «Sozialistisch Monatshefte» و لژین و شرکاء؛ در انگلستان عبارتند از قابین‌ها و حزب کارگر (I.L.P.) همیشه با آنها در حال ائتلاف بوده، از ارگان آنها پشتیبانی میکرده و در این ائتلاف همیشه ضعیفتر از سوسیال - شوینیست‌ها بوده است و حال آنکه در B.S.P. انترناسیونالیست‌ها سه هفتم را تشکیل میدهند؛ در روسیه نماینده این جریان «دانشا زاریا» («دانشه دلو» ی فملی)، کمیته تشکیلاتی و فراکسیون دوما تحت رهبری چخیلدزه است؛ در ایتالیا - رفرمیست‌ها تحت رهبری بیسولاتی؛ در هلند - حزب ترولسترا؛ در سوئد - اکثریت، حزبی تحت رهبری برانتینگ؛ در بلغارستان - حزب «شیروکی‌ها» در سوئیس - گریش و شرکاء. همانا از میان سوسیال دموکراتهای انقلابی تمام این کشورهاست که اکنون بانگ اعتراض کم و بیش شنیدنی بر ضد سوسیال شوینیسم برخاسته است. فقط دو کشور استثناء هستند: فرانسه و بلژیک که در آنجا نیز انترناسیونالیسم وجود دارد ولی خیلی ضعیف است.

سوسیال - شوینیسم - اپورتونیسم تکمیل شده است. این جریان برای اتحاد علنی و اکثراً مبتدل با بورژوازی و ستادهای ارتش به نفع خود رسیده است. و همین اتحاد است که به این جریان نیروی بزرگ و انحصار آزادی بیان و فریب توده‌ها را میدهد. بیخردیست اگر اکنون هم اپورتونیسم یک پدیده داخلی حزبی محسوب شود.

بیخردیست اگر فکر کنیم که میتوان قطعنامهٔ بال را باتفاق داوید لژین، هایندهان، پلخانف و وب بموقع اجرا گذارد. وحدت با سوسیال شوینیستها - وحدت با بورژوازی ملی «خودی» است که ملل دیگر را استثمار میکند. چنین وحدتی بمعنای تفرقه انداختن میان پرولتاریای بین المللی است. این بدانمعنا نیست که گسستن پیوند با اپورتونیستها در همه جا بیدرنگ امکان پذیر است. این فقط بدانمعناست که این گسستگی پیوند از لحاظ تاریخی به نضج خود رسیده و انجام آن برای مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا امری ضروری و ناگزیر است و تاریخ، که سرمایه‌داری «مسالمت آمیز» را به سرمایه‌داری امپریالیستی رسانده، موجبات این گسستگی پیوند را فراهم نموده است.

*Volentem ducunt fata, nolentem trahunt*\*

## ۲

نمایندگان عاقل بورژوازی اینموضوع را بخوبی فهمیده‌اند. باین جهت است که آنها اکنون از احزاب فعلی سوسیالیست، که «مدافعین میهن» یعنی مدافعین غارتگری امپریالیستی در رأس آنها قرار دارند، اینطور تعریف و تمجید میکنند. باین جهت است که دولت‌ها گاه با واگذاری پست‌های وزارت (در فرانسه و انگلستان) به پیشوایان سوسیال شوینیست و گاه با دادن انحصار فعالیت علنی و بلامانع به آنان (در آلمان و روسیه) آنها را مورد پاداش قرار میدهند. باین جهت است که در آلمان، یعنی جاییکه حزب سوسیال دموکرات از

---

\* سرنوشت، کسانی را که بخواهند - هدایت میکند و کسانی را که نخواهند - گشان میبرد. مترجم.

همه نیرومند تر و قلب ماهیت آن به حزب ضد انقلابی ناسیونال لیبرال کارگری از همه جا عیان تر بود، کار بجائی رسیده است که دادستانی این کشور مبارزه بین «اقلیت» و «اکثریت» را «تهییج حس کینه طبقاتی» میدانند. باینجهت است که اپورتونیستهای عاقل بیش از همه در حفظ «وحدت» سابق احزاب قدیمی که در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ یک چنین خدمات بزرگی به بورژوازی نموده‌اند اهتمام میورزند. یکی از اعضاء سوسیال دموکراسی آلمان، که در آوریل سال ۱۹۱۵ با نام مستعار «مونیتور» در مجله ارتجاعی «Preussische Jahrbücher» مقاله‌ای نوشته بود، با صراحت شایان تحسینی نظریات این اپورتونیستها را در تمام کشورهای جهان بیان مینماید. مونیتور معتقد است که اگر سوسیال دموکراسی از این بیشتر براست برود برای بورژوازی خیلی خطرناک خواهد شد: «سوسیال دموکراسی باید جنبه حزب کارگر بودن خود و ایدآلهای سوسیالیستی را حفظ کند. زیرا روزی که از اینموضوع سرباز زند حزب جدیدی بوجود خواهد آمد و برنامه‌ایرا که حزب سابق از آن عدول کرده است خواهد پذیرفت و فرمولبندی رادیکال تری به آن خواهد داد.»

(«Preussische Jahrbücher» سال ۱۹۱۵، شماره ۴، ص ۵۰-۵۱).  
مونیتور درست به هدف زده است. لیبرالهای انگلیسی و رادیکالهای فرانسوی همیشه خواستار همین موضوع بوده‌اند: استعمال جملات انقلابی مآبانه برای فریب توده‌ها و برای اینکه توده‌ها به لئوید جرج‌ها، سامباها، رنودل‌ها، لژین‌ها و کائوتسکی‌ها، یعنی باشخاصی که میتوانند «دفاع از میهن» را در جنگ غارتگرانه موعظه نمایند، اطمینان کنند.

ولی مونیتور فقط نماینده یکی از اشکال گوناگون اپورتونیسیم یعنی شکل آشکار، ناهنجار و وقیحانه آنست. دیگران در پشت پرده

و با نازک کاری و «شرافتمندانه» عمل مینمایند. انگلس وقتی گفته است: اپورتونیستهای «شرافتمند» برای طبقه کارگر از همه خطرناکترند... اینک یک مثال:

کائوتسکی در «Neue Zeit» چنین می نویسد (۲۶ نوامبر سال ۱۹۱۵): «اپوزیسیون ضد اکثریت رو بافزایش میرود؛ توده ها دارای روحیه اپوزیسیون هستند». «پس از جنگ (فقط پس از جنگ؟ ن. ل.) تضاد طبقاتی بقدری حدت خواهد یافت که رادیکالیسم در بین توده ها غالب می آید». «پس از جنگ (فقط پس از جنگ؟ ن. ل.) خطر گریز عناصر رادیکال از حزب و روی آور شدن آنها بحزبی که به عملیات توده ای ضد پارلمانی (؟ باید گفت: خارج پارلمانی) می پردازد ما را تهدید خواهد نمود». «بدین طریق حزب ما به دو اردوگاه متقابل که هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند، تقسیم خواهد شد. کائوتسکی، بنام نجات وحدت، میکوشد اکثریت را در رایشتاگ منعقد کند که باقلیت اجازه بدهند یک چند نطق رادیکال پارلمانی ایراد کند. این بدنامناست که کائوتسکی میخواهد با کمک چند نطق رادیکال پارلمانی، توده های انقلابی را با اپورتونیستهای که با انقلاب «هیچ وجه مشترکی ندارند» و مدتهاست اتحادیه های کارگری را رهبری میکنند و اکنون با اتکاء باتحاد محکم با بورژوازی و دولت، رهبری حزبی را هم بدست آورده اند، آشتی بدهد. آیا در ماهیت امر این چه فرقی با «برنامه» مونیاتور دارد؟ هیچ، بجز عبارات سالوسانه ای که مارکسیسم را به عرض بیع و شری میگنارد. وورم، یکی از کائوتسکیستها، در جلسه فراکسیون رایشتاگ در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ فراکسیون را از «بیش از حد کشیدن زه» «بر حذر داشت» و گفت «در بین توده های کارگر، اپوزیسیون ضد اکثریت فراکسیونی رو بافزایش میرود؛ باید از «مرکز» مارکسیستی

(۱) لابد غلط چایی است: باید خواند «مونیتوری» پیروی نمود»  
 (رجوع شود به جزوه - Klassenkampf gegen den Krieg! Material zum  
 \* Als Manuskript gedruckt. «Fall Liebknecht» ص ۶۷). بدین طریق ما  
 می بینیم که واقعیت انقلابیگری توده ها، از همان مارس سال ۱۹۱۵ از  
 طرف تمام کائوتسکیستها (باصطلاح «مرکز») مورد تصدیق قرار  
 گرفته است!! ولی پس از هشت ماه و نیم کائوتسکی مجدداً پیشنهاد  
 میکند توده هائی را که میخواهند با حزب اپورتونیستی ضد انقلابی  
 مبارزه نمایند «آشتی دهند» و این عمل بکامک چند عبارت انقلابی  
 مابانه انجام گیرد!!

جنگ اغلب از این جهت که فساد و گندزدگی را آشکار میکند  
 و قیود را بدور میاندازد، مفید است.

فابین های انگلیس را با کائوتسکیست های آلمانی مقایسه کنیم.  
 اینست آنچه که فریدریک انگلس، مارکسیست حقیقی، در ۱۸ ژانویه  
 سال ۱۸۹۳ در باره دسه اول نوشته است: ... «اینها باند جاه طلبی  
 هستند که فهمشان برای درک ناگزیری انقلاب اجتماعی کافیست،  
 ولی بهیچوجه مایل نیستند در مورد انجام این کار عظیم منحصرأ  
 به پرولتاریا که هنوز نضج نیافته است اعتماد کنند... پرنسیپ اساسی  
 آنها خوف از انقلاب است...» (مکاتبات با زورگه ص ۳۹۰).

در یازدهم نوامبر سال ۱۸۹۳ انگلس می نویسد: «اینها  
 بورژواهای پر کبری هستند که نظر لطف بزرگوارانه خود را از  
 پرولتاریا دریغ نداشته حاضرند او را از همان بالا آزاد نمایند ولی  
 بشرط اینکه این توده مایل بفهم اینموضوع باشد که با این خامی

\* «مبارزه طبقاتی بر ضد جنگ! اسناد مربوط به «پرونده لیبکنخت»،  
 چاپ خصوصی. ه. ت.

و بیسوادی خود شخصاً نمیتواند خود را رهائی دهد و بدون نظر لطف این وکلای مدافع عاقل، این ادبا و این خاله زنکهای احساساتی قادر نیست بهیچ چیز فائل آید... (همانجا ص - ۱۰۱).

کائوتسکی از لحاظ تئوری با همان نظر حقارتی به فابینها می نگرد که فریسیان قدیم به عاملین مردم آزار خراج می نگریستند. زیرا هر چه باشد او به «مارکسیسم» قسم میخورد. ولی به بینیم اینها در عمل چه فرقی بایکدیگر دارند؟ هر دو بیانیۀ بال را امضاء کردند و هر دو نسبت به آن همانگونه رفتار نمودند که ویلهلم دوم نسبت به بیطرفی بلژیک رفتار کرد. و حال آنکه میدانیم مارکس در تمام مدت عمر خود کسانی را که میکوشیدند روح انقلابی را در کارگران بکشند بشدت میکوبید.

کائوتسکی علیه مارکسیستهای انقلابی تئوری جدید «اولترا امپریالیسم» را علم کرده و آنرا به مفهوم زوال تدریجی «مبارزه بین سرمایه‌های مالی ملی» و تبدیل آن به «بهره برداری مشترک از جهان بوسیله یک سرمایه مالی بین المللی» درک مینماید («N. Z.» ۳۰ آوریل ۱۹۱۵). ولی او اضافه میکند که: «ما هنوز برای حل این مسئله که آیا این فاز جدید سرمایه‌داری عملی است یا خیر، مقدمات کافی در دست نداریم». بنابر این مخترع این «فاز» تنها باستناد فرضیاتی در بارۀ «فاز جدید»، بدون اینکه جرئت داشته باشد صریحاً بگوید این فاز «عملی است»، از اظهارات انقلابی خود عمول مینماید و وظائف انقلابی و تاکتیک انقلابی پرولتاریا را در لحظۀ کنونی یعنی در «فاز» بحران آغاز شده و جنگ، وحدت بی سابقه تضادهای طبقاتی رد میکند! آیا این پلیدترین فابیانسیم نیست؟ آکسلرد، لیدر کائوتسکیستهای روس، «مهمترین وسیله بین المللی نمودن جنبش آزادی طلبانۀ پرولتاریائی را بین المللی نمودن

کار عملی روز مره» میداند: مثلاً «وضع قانون حمایت کار و قانون بیمه باید موضوع اقدامات بین المللی و تشکیلات کارگران گردد» (آکسلرد. «بحران سوسیال دموکراسی»، زوریخ، سال ۱۹۱۵، ص - ۳۹ - ۴۰). کاملاً واضح است که نه تنها لژین، داوید و زوجین وب، بلکه حتی خود لئوید جرج، نائومان، بریان و میلیوکف نیز با طیب خاطر بیک چنین «انترناسیونالیسمی» خواهند گروید. آکسلرد، مانند سال ۱۹۱۲ حاضر است برای آینده بسیار بسیار دور انقلابیترین عبارات را بر زبان راند، هرآینه انترناسیونالی آتیه «قیام کند (برضد دولت‌ها، در صورت جنگ) و طوفانی انقلابی بر پا نماید». راستی که ما چه دلاورانی هستیم! ولی وقتی از اینموضوع سخن بمیان می آید که امروز از تک جوشهای انقلابی، که میان توده‌ها آغاز شده پشتیبانی گردد و به آن گسترش داده شود آنوقت آکسلرد جواب میدهد که «اگر ما، نظیر مثلاً روسیه سال ۱۹۰۱، که در آن تظاهرات دانشجویان خبر از نزدیکی وقوع یکرشنه نبردهای قطعی علیه حکومت مطلقه میداد، در آستانه انقلاب اجتماعی بودیم، باز ممکن بود» این تاکتیک اقدامات انقلابی توده‌ای را «تا اندازه‌ای توجیه نمود». ولی در لحظه فعلی همه اینها «اوتوپی»، «باکونیسم» و غیره و کاملاً مطابق با روح کولاب، داوید، زودکوم و لژین است.

آکسلرد محترم فقط فراموش میکند که در سال ۱۹۰۱ هیچکس در روسیه نمیدانست و نمیتوانست بداند که نخستین «نبرد قطعی» پس از چهار سال فرا میرسد (فراموش نکنید: پس از چهار سال) - و «حل نشده» باقی می ماند. ولی با وجود این آنوقت فقط ما مارکسیستهای انقلابی ذیحق بودیم: ما کریچفسکی‌ها و مارتینف‌ها را که دعوت به حمله بی درنگ می نمودند مورد استهزاء قرار



میدادیم. ما فقط بکارگران توصیه میکردیم همه جا اپورتونیست‌ها را با پس گردنی از خود دور کنند و با تمام قوا از تظاهرات و دیگر اقدامات انقلابی توده‌ای پشتیبانی نموده آنرا حدت و وسعت دهند. اروپای فعلی درست همان وضع را دارد: دعوت به حمله «بی درنگ» امریست بیمعنی. ولی تنگ است کسی خود را سوسیال دموکرات بنامد و بکارگران توصیه نکند که پیوند خود را با اپورتونیست‌ها بگسلند و با تمام قوا جنبش انقلابی در حال شروع و تظاهرات را استحکام بخشند و به آن عمق و وسعت دهند و بر حدت آن بیفزایند. انقلاب هیچگاه بطور کاملاً حاضر و آماده از آسمان نازل نمیشود و در آغاز پیدایش تک جوشهای انقلابی هرگز هیچکس نمیداند که آیا این تک جوشها بیک انقلاب «حقیقی» و «تمام عیار» منجر خواهد شد یا نه و آیا چه وقت منجر خواهد شد. کائوتسکی و آکسارد بکارگران اندرزهای کهنه و اسقاط و ضد انقلابی میدهند. کائوتسکی و آکسارد توده‌ها را امیدوار میکنند باینکه انترناسیونال آتیه دیگر محققاً انقلابی خواهد بود، - ولی اکنون باید سیادت عناصر ضد انقلابی یعنی لژین‌ها، داویدها و اندرولد‌ها، هایندمان‌ها را حفظ نمود، پرده پوشی کرد و آرایش داد. مگر واضح نیست که، «وحدت» با لژین و شرکاء بهترین وسیله برای تهیه و تدارک انترناسیونال انقلابی «آتیه» می باشد؟

«کوشش برای تبدیل جنگ جهانی بچنگ داخلی دیوانگی است». این جمله ایست که داوید لیدر اپورتونیستهای آلمان، ضمن پاسخ به بیانیه مورخه اول نوامبر سال ۱۹۱۴ کمیته مرکزی حزب ما، اظهار داشته است («Die Sozialdemokratie und der Weltkrieg» - سوسیال دموکراسی و جنگ جهانی، سال ۱۹۱۵، ص ۱۷۲). در این بیانیه ضمناً گفته شده است:

هر اندازه که دشواری يك چنین تبدیلی در فلان یا  
 بهمان لفظه عظیم بنظر آید، باز در شرایطیکه جنگ صورت  
 واقعیت بخود گرفته سوسیالیستها هرگز از کار تدارکاتی  
 منظم، مصرانه و مداوم در این زمینه امتناع نخواهند ورزید.  
 (داوید هم این قسمت را در کتاب خود نقل نموده است،  
 ص - ۱۷۱) يك ماه قبل از بیرون آمدن کتاب داوید، حزب ماقطعنامه‌هایی  
 منتشر ساخت که در آنها عبارت «کار تدارکاتی منظم» چنین توضیح داده  
 شده بود: ۱. خودداری از اعطای اعتبارات. ۲. بر هم زدن صلح داخلی.  
 ۳. ایجاد سازمانهای غیر علنی. ۴. پشتیبانی از ابراز تمایلات همبستگی  
 در سنگرها. ۵. پشتیبانی از کلیه برآمدهای انقلابی توده‌ای\*  
 داوید هم از لحاظ دلآوری دست کمی از آکسلرد ندارد: در  
 سال ۱۹۱۲ او استناد به کمون پاریس را در صورت جنگ «دیوانگی»  
 نمیدانست.

پلخانف، این نماینده نمونه‌وار سوسیال شویستیهای آنتانت، در  
 باره تاکتیک انقلابی درست مثل داوید استدلال مینماید. او آنها  
 «تصورات واهی» می‌داند. ولی دو کلمه، از کولاب این اپورتونیست  
 علنی، بشنویم. او می‌نویسد: «نتیجه‌ایکه از تاکتیک اشخاصی که اطراف  
 لیکنخت جمع شده‌اند بدست خواهد آمد مبارزه‌ایست در داخل  
 ملت آلمان که به نقطه غلیان خود خواهد رسید». (Die Sozialdemokra-  
 tie am Scheidewege - «سوسیال دموکراسی در سر دو راهی» ص - ۵۰).  
 ولی مبارزه‌ایکه به نقطه غلیان رسیده باشد چه معنای بجز  
 جنگ داخلی دارد؟

\* رجوع شود به جلد ۲۱ کلیات چاپ چهارم ص - ۱۳۹ -  
 ۱۴۰ ه. ت.

اگر تاكتيك كميته مركزي ما، كه نكات اساسي آن با تاكتيك گروه چپ سيمروالد تطبيق مي نمايد، بقول داويد، پلخانف، آكلرد، كائوتسكي و سايرين «ديوانگي»، «تخيل»، «ماجراجوئي» و «باكونيسم» مي بود، هرگز نميتوانست كار را به «مبارزه در داخل ملل» و آنها هم مبارزه اي كه به نقطه غليان رسيده باشد منجر نمايد. عبارات آنارشستي در هيچ جاي دنيا كار را به مبارزه در داخل ملل منجر نكرده است. در عوض واقعيات گواهي ميدهند كه درست در سال ۱۹۱۵، در زمينه بحراني كه ناشی از جنگ است، تك جوش های انقلابی در بين توده ها رو بافزایش ميروود و دامنه اعتصابات و تظاهرات سياسي در روسيه، اعتصابات در ایتالیا و انگلستان، تظاهرات گرسنگان و تظاهرات سياسي در آلمان وسعت مي پذيرد. مگر اين آغاز بر آمدهای انقلابی توده ای نيست؟

پشتيبانی از بر آمدهای انقلابی توده ای، بسط و توسعه و تشديد

آن، ايجاد سازمانهای غير علنی كه بدون آنها حتی در کشورهای «آزاد» هم نمیتوان حقيقت را بااطلاع توده های مردم رساند؛ اينست تمام برنامه عملی سوسيال دموكراسی در اين جنگ. بقيه چيزهای ديگر ولو با هرگونه تئوری اپورتونيستی با پاسيفيسمی هم آرايش شده باشد جز دروغ و عبارت پردازی حيز ديگری نيست\*.

\* در كنفره بين المللی زنان در برن، در مارس ۱۹۱۵، زنانی كه از طرف كميته مركزي حزب ما نمايندگی داشتند ازوم قطعی ايجاد سازمانهای غير علنی را خاطر نشان مي ساختند. ولی اين موضوع مورد قبول واقع نگردید. زنان انگلیسی باين پيشنهاد ميخندیدند و «آزادی» انگلیسی را می ستودند. ولی چند ماه بعد كه روزنامه های انگلیسی از قبیل مثلاً «Labour Leader» رسيد ديده شد كه دارای ستونهای سفيد

وقتی بها میگویند که این «تاکتیک روسی» (اصطلاح داوید است) بدرد اروپا نمیخورد، ما معمولاً جواب آنها را با اشاره بواقعیات می‌دهیم. در ۳۰ اکتبر، در برلین هیئتی از نمایندگان بانوان برلین به نزد هیئت رئیسهٔ حزب رفتند و اظهار داشتند «اکنون، باوجود این دستگاه تشکیلاتی بزرگ، بهراتب سهلسر از دوره‌ایکه قانون ضد سوسیالیستها حکمفرما بود، میتوان جزوه‌ها و اوراق غیر علنی منتشر نمود و «اجتماعات غیر مجاز» تشکیل داد». «از لحاظ وسائل و طرق کمبودی در بین نیست ولی، ظاهراً تمایلی وجود ندارد» («Berner Tagwacht» سال ۱۹۱۵، شماره ۲۷).

مگر «سکتاریست‌های» روس و غیره این رفقای نا اهل را از صراط مستقیم منحرف ساخته‌اند؟ مگر نمایندهٔ توده‌های واقعی این رفقا نبوده بلکه لژین و کائوتسکی هستند؟ همان لژینی که در گزارش ۲۷ ژانویهٔ سال ۱۹۱۵ خود ایلهٔ «آنارشیستی» تشکیل سازمانهای مخفی را می‌کوبید؛ همان کائوتسکی که ضد انقلابی شدنش بجائی رسید که در ۲۶ نوامبر - چهار روز قبل از تظاهرات سیاسی ده هزار نفری در برلین، تظاهرات خیابانی را «ماجرانجوشی» نامید!!

عبارت پردازی بس است، «مارکسیسم» جیره خوارِ a la کائوتسکی بس است! پس از ۲۵ سال موجودیت انترناسیونال دوم، پس از بیانیهٔ بال، کارگران دیگر به عبارت پردازی باور نخواهند داشت. اپورتونیسیم در سیر رشد خود بمرحلهٔ گند زدگی رسیده و بطور قطعی باردوگاه بورژوازی گرویده و به سوسیال شوینیسیم مبدل شده است؛ چه از لحاظ منوی و چه از لحاظ سیاسی پیوند خود را با سوسیال

---

است و سپس اخباری و اصل گردید حاکی از تفتیش‌های پلیس و ضبط جزوه‌ها و بازداشتها و محکومیت‌های شدید در مورد آن رفقای که در انگلستان از صلح و فقط از صلح دم میزدند.

دموکراسی گسسته است. از لحاظ تشکیلاتی نیز پیوند خود را با آن خواهد گسست. کارگران اکنون دیگر خواستار مطبوعات «سانسور نشده» و اجتماعات «غیر مجاز» یعنی خواستار سازمان مخفی برای پشتیبانی از جنبش انقلابی توده‌ها هستند. فقط يك چنین شیوه «جنگ بر ضد جنگ» است که عبارت پردازی نبوده، بلکه کار سوسیال دموکراتیک است. و باوجود تمام دشواریها، شکستهای موقتی، اشتباهات، گمراهیها و وقفه‌ها، این کار بشر را با انقلاب پیروزمندانهٔ پرولتاریائی خواهد رساند.

در ژانویه سال ۱۹۱۶ در شمارهٔ اول  
مجلهٔ «Vorbote» بامضای: ن. لنین  
بچاپ رسید.

در زبان روسی برای اولین بار در  
سال ۱۹۲۹ در چاپ‌های دوم و سوم  
جلد ۱۹ کلیات لنین به طبع رسید.